

کافه خاطره صبا! گفت و گو با سعید ابراهیمی فر نویسنده و کارگردان سینما و تلویزیون

# سیمرغ کمال تبریزی را به من دادند!

احمد محمد اسماعیلی  
گفت و گو

به جرات می توان ادعا کرد که با ساخته شدن فیلم «نارونی» سر فصل جدیدی برای فیلمهای شاعرانه و معناگرایانه در دهه شصت کلید خورد و «نارونی» به عنوان نمونه ای از یک فیلم آن هم در زمانی که تب دیدن فیلمهای آندری تارکوفسکی و سرگئی پاراجانف در ایران داغ داغ بود نام خودش را در سینمای ایران حک کرد. کارگردان این فیلم سعید ابراهیمی فر سینماگر متفکر و فرهیخته سینما است. اما او جزو فیلمسازان بدشانس سینمای ایران محسوب می شود که با داشتن فیلمهای خوب و مهم در کارنامه اش به ناحق مهجور مانده است. «نارونی»، «تک درختها»، «مواجهه» و... از عمده کارهای شاخص فیلمسازی ابراهیمی فر محسوب می شوند. با وی مروری داریم به دوران فیلمسازی و حواشی ای که همیشه برایش وجود داشته است.

**دوران نوجوانی و جوانی شما در دهه پنجاه مصادف با اوج سینمای نوین ایران بود آیا در آن دوران سینما می رفتید؟**  
بله، فیلمهایی چون قیصر، گاو و مغولها را در سینما دیدم.  
**با چه کسانی به سینما می رفتید؟**  
با دائی ام مصطفی اسلامی که مترجم و

نویسنده شهیری بود و کلات تحت تاثیر ایشان علاقه مند به ادبیات و سینما و فیلم دیدن شدم.  
**اهل دیدن فیلمفارسی هم بودید یا گزینشی به دیدن فیلمهای خاصی می رفتید؟**  
فیلمفارسی هم می دیدم. یک نوجوان ۱۵ ساله طبیعی است که هنوز به مرحله انتخاب برای فیلم دیدن نرسیده باشد و همه نوع فیلمی را در سینماهای محل زندگی ام می دیدم. یاد می آید سینمای اروپا در اواخر دهه چهل، صبحهای جمعه فیلمهای کودکان می گذاشت و مشتاقانه می رفتم و این فیلمها را می دیدم.

مستقل و متفکر شدم.  
**با توجه به هزینه های زندگی و تحصیل در آمریکا حتما مجبور به کار کردن هم شدید.**  
از سال دوم تحصیل سوای کمک مالی خانواده در پیتریا فروشی هم کار می کردم.  
**چه سالی به ایران برگشتید؟**  
سال ۵۹ بود که به این نتیجه رسیدم در آمریکا امکان بازار کار برایم وجود ندارد و فقط توانستم چند فیلم ۱۶ میلیمتری بسازم، بنابراین تصمیم گرفتم به ایران برگردم. آن دوران چون حوالی خیابان انقلاب زندگی می کردیم، فضای جامعه و دانشجویان برایم خیلی جذاب بود. دورانی که سینما تقریباً نیمه تعطیل بود.

**بعد از بازگشت به چه شغلی پرداختید؟**  
به عنوان مترجم در یک شرکت ژاپنی که تونل و کانال آبرسانی طراحی و می ساخت مشغول به کار شدم و تا سال ۶۳ آنجا بودم. بعد از بیرون آمدن از آن شرکت در اردیبهشت ماه ۶۳ متوجه شدم فیلمی با عنوان «صف» قرار است ساخته شود و دوستی من را به کارگردان فیلم علی اصغر عسگریان معرفی کرد و در این فیلم دستیار کارگردان شدم.

**اولین تجربه حرفه ای در سینما برایتان چه ویژگی هایی داشت؟**  
در این فیلم با تعدادی از آدمهایی آشنا شدم که در سینما معروف و سرشناسی بودند مانند حسین ایری، رسول نجفیان، ایرج رامین فر، مهوش شیخ الاسلامی، رضای، فرخ مجیدی و خیلی های دیگر. بنابراین شروع خوبی در سینما داشتم. قرار دادم در این فیلم را هم داوود ملاپور کارگردان فیلم «شوهر آهو خانم» که در این فیلم مدیر تولید بود بست.

**چقدر دستمزد گرفتید؟**  
ماهیهانه ۱۵ هزار تومان که دستمزد خوبی بود و در طول پنج - شش ماه کار بالای صد هزار تومان شد. همان روز بستن قرارداد گفتم من عکاسی بلدم و اگر می شود دوربینم را بیارم سر صحنه و عکاسی کنم و عکاسی را در همان زمان پیش تولید شروع کردم و با نشان دادن علاقه ام به این حرفه، کم کم در پروژه جایگاه مستحکم شد. تا جایی که در برخی از مواقع کارگردان من را می فرستاد تا بازیگران نقشهای فرعی را انتخاب کنم.

**چگونه برای نوشتن فیلمنامه فیلم «ماموریت» انتخاب شدید؟**  
بعد از خاتمه فیلمبرداری فیلم «صف» چون با ایری دوست شده بودم با هم فیلمنامه می نوشتیم و پایم به شبکه دو باز شد و کارگردانی سه مستند در شهرستانها را گرفتم و یکی را هم ساختم اما برای گرفتن بودجه تعیین شده هشت ماه بعد از خاتمه کار مدام می رفتم سازمان به همین علت از ساخت دو تای دیگر انصراف دادم و روی نوشتن فیلمنامه با حسین ایری تمرکز کردم و البته در این میان در چند فیلم دستیار کارگردانی

**دانش آموز در سخوانی بودید؟**  
نه زیاد، جزو متوسطها بودم اما شش سالی که در دبیرستان هدف درس خواندم بهترین دوران زندگی ام است. بتدریج که علاقه ام به سینما بیشتر شد، در کنکور شرکت کردم اما قبول نشدم. در آن زمان برادر یکی از دوستانم به من گفت «چرا برای ادامه تحصیل به آمریکا نمی روی؟» و من را به فکر واداشت و برای رفتن تمایل پیدا کردم.

**وضع مالی خانواده خوب بود؟**  
پدرم صنعتگر بود و یک کارخانه کوچک فیلتر سازی داشت و سطح زندگی مان متوسط بود.  
**واکنش خانواده به تصمیم شما برای رفتن به آمریکا چه بود؟**

آنها خیلی استقبال کردند و شهر یور ۵۳ تصمیم به رفتن گرفتم و ماه بعدش به آمریکا و شهر اوکلاهما رفتم.

**در دانشگاه اوکلاهما در رشته سینما تحصیل کردید؟**

نه، برای فرا گرفتن زبان آنجا رفتم و هنوز برای تحصیل در رشته خاصی تصمیم نگرفته بودم و اولین واحدهایم در دانشگاه ریاضی و مهندسی بود. بعد از مدتی به ایالت آراکانزاس رفتم و مهندسی را ادامه دادم. سال سوم مهندسی درسها برایم خسته کننده شد و برای تنوع رفتم چند واحد سینما برداشتم و چون برایم جذابیت داشت، تغییر رشته دادم. با تغییر رشته در گرایش سینما و رادیو و تلویزیون تحصیل را ادامه دادم و سه سال بعد فارغ التحصیل شدم.

**الان پشیمان نیستید که مهندسی را ادامه ندادید؟**

نه، الان هفتاد سالمه و اگر بگویم پشیمانم یعنی روی ۵۰ سال زندگی ام خط بطلان کشیده ام.

**در زمان تحصیل در رشته سینما حتما هدفمند تر به دیدن فیلم می رفتید.**  
با دیدن فیلمهای برگمان علاقه مند به فیلمهای

